عکس: عباس اولیاءی- شرق

سیری در اندیشه‌های مترقی هاشمی‌رفسنجانی

حکمت راه گشا

قادرباستانی‌تبریزی
ویراستار مجموعه خاطرات هاشمی‌رفسنجانی

اگر اندیشه آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی را تحلیل کنیم، به یک هسته ارزشی روشن می‌رسیم: «توسعه». توسعه در نگاه او مفهومی عمدتا اقتصادی است که با صنعت، تکنولوژی، قدرت تولید و اقتدار اقتصادی پیوند می‌خورد و ثمره نهایی آن رفاه عمومی است. از این منظر، نظم و امنیت پیش‌شرط توسعه‌اند و مقابله با استعمار و استبداد ابزارهایی برای رسیدن به توسعه محسوب می‌شوند.

او افراتنی انصمامی و غیرانتزاعی از پیوند دین و سیاست ارائه می‌دهد که مصداق عینی آن «جمهوری اسلامی ایران» است. هاشمی بر اصلاح دینی گرایش داشت که هدف اصلی تغییر ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سبک زندگی است؛ تغییری که به‌تدریج باورها و تفاسیر دینی را نیز دگرگون می‌کند. این رویکرد مبتنی بر نوعی عقلانیت ابزاری و ساختارگرایانه است که باور دارد با دگرگونی محیط، ذهنیت‌ها نیز ناگزیر تغییر خواهند کرد. در این چارچوب، دین بازتفسیر و عرفی‌سازی می‌شود.

نظق‌های هاشمی در نقد روشنفکران سکولار نشان می‌دهد که اختلاف او با آنان بیشتر در روش است تا هدف. او معتقد بود، قوانین متعلق به هزاره ۴۰۰ سال پیش نمی‌توانند بدون بازتنظیم، جامعه مدرن را اداره کنند، اما راه‌حل را در اجتهاد پویا و تبدیل احکام شرعی به قوانین عرفی می‌دانست. از نظر هاشمی، این کارویژه حکومت دینی است و حتی آن را پدیده‌ای عظیم‌تر از یک انقلاب معمولی می‌خواند. در این نگاه، حضور روحانیت در سیاست برای عرفی‌سازی قوانین ضروری است.

اندیشه هاشمی‌رفسنجانی را می‌توان ترکیبی از توسعه‌گرایی، عمل‌گرایی و نواندیشی دینی دانست که در حوزه عمومی با زبان دین و عدالت سخن می‌گوید و در حوزه خصوصی، بر مدیریت تحولات و پیشبرد عقلانیت ابزاری تکیه دارد.

هاشمی و تهاجم فرهنگی

در اندیشه و رفتار سیاسی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، مسئله تهاجم فرهنگی از جمله مفاهیمی است که بیش از آنکه به صورت یک شعار یا گفتمان مسلط پذیرفته شود، به موضوعی برای تفسیر، بازخوانی و بازتعریف تبدیل شد. هاشمی در دوران ریاست‌جمهوری خود، همواره کوشید میان تبعیت علنی از مواضع رهبری انقلاب و برداشت شخصی خویش از تحولات فرهنگی جامعه، تعادلی متحاثانه برقرار کند. او نه منکر صریح مفهوم تهاجم فرهنگی بود و نه دلسوزه ادبیات رایج آن، بلکه راهی میانه را برگزید: پذیرش کلی مفهوم، همراه با تفسیر متفاوت و گاه متعارج با برداشت مسلط.

رویکرد هاشمی در این زمینه، ریشه در شیوه خاص او در مواجهه با اختلاف‌نظرها داشت. او معتقد بود حتی در مواردی که با نظر رهبری انقلاب اختلاف دارد، نباید در عرصه عمومی به تقابل صریح روی آورد. از همین رو، به جای رد یا انکار، دست به تفسیر می‌زد؛ تفسیری که هم نظر شخصی‌اش را منتقل می‌کرد و هم از ایجاد شکاف سیاسی و نمادین میان دولت و رهبری جلوگیری می‌کرد. تهاجم فرهنگی یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این روش بود.

در اوایل دهه ۱۳۷۰، مفهوم تهاجم فرهنگی به‌عنوان یک گفتمان مسلط وارد فضای رسمی جمهوری اسلامی شد. نگرانی از نفوذ رسانه‌های غربی، ماهواره، ویدئو، سبک زندگی جدید و تغییر ارزش‌های نسل جوان، محور اصلی این گفتمان بود. اما هاشمی با این ادبیات احساس نزدیکی نمی‌کرد. شواهد متعددی از جمله حمایت او از محمد خاتمی در وزارت ارشاد، مخالفت با استعفای او در اوج فشارها و دفاع از تبادل فرهنگی به جای مقابله فرهنگی، نشان می‌دهد که هاشمی اساسا نگاه سخت‌گیرانه به فرهنگ را برای جامعه و حکومت عبث‌لازم و پرهزینه می‌دانست.

هاشمی به جای مفهوم اسلام فقاهتی که بیشتر بر ظواهر، احکام و کنترل رفتاری تاکید دارد، به نوعی اسلام هویتی باور داشت؛ اسلامی که می‌کوشد هویت جمعی، انسجام اجتماعی و مشروعیت سیاسی را حفظ کند. از نظر او، خطر اصلی نه در بی‌حجابی، موسیقی یا ماهواره، بلکه در تضعیف باورهای عمیق دینی و فاصله‌گرفتن جوانان از نظام سیاسی نهفته بود. به همین دلیل، او میان ظاهر گرایی و عمق فرهنگ تفکیک قائل می‌شد و هشدار می‌داد که تمرکز افراطی بر ظواهر، می‌تواند حکومت را از تحولات پنهان و بنیادین جامعه غافل کند.

در سخنان و مواضع هاشمی، نوعی دوگانگی ظاهری دیده می‌شود که در واقع بازتاب همین نگاه تفکیکی است. از یک سو، او خطر هدف‌گرفتن ارزش‌های اسلامی از سوی دشمنان را گوشزد می‌کرد و بر لزوم هوشیاری فرهنگی تأکید داشت؛ از سوی دیگر، تصریح می‌کرد که مشکل اصلی جامعه وجود ویدئو یا ابزارهای جدید ارتباطی نیست. بلکه بی‌نیاهی اسلام و ناتوانی در اقناع فکری و اخلاقی نسل جوان است. از نظر او، اسلام که ابزارهای فشار و ممنوعیت، نهادینه نمی‌شود، زیرا فاقد ریشه‌های عمیق در جامعه است و به خیره خصوصی مشتاق می‌کند، یک امنیه مسئله را حل کرد باشند.

نگاه هاشمی به پدیده‌های نامأنوس نیز از منظر منافع بیروی می‌گیرد. او وود فناوری‌های ارتباطی را گزیناپذیر می‌دانست و معتقد بود که نمی‌توان با ابزارهای ارتباطی با مشوعیت‌های گسترده، جلوی آنها را گرفت. راه‌حل پیشنهادی او، ایجاد مصونیت فرهنگی بود؛ یعنی تقویت باور، عقلانیت و قدرت انتخاب در جامعه، به‌ویژه در میان جوانان. از نظر او، اگر جامعه از نظر فکری و اعتقادی قوی باشد، تبادل فرهنگی نه تهدید، بلکه فرصت خواهد بود.

هاشمی در تلاشی معنادار، مفهوم تهاجم فرهنگی را ذیل مقوله‌ای گسترده‌تر قرار می‌داد که بیش از آنکه به امنیت، بازخوانی و بازتعریف تبدیل شد. هاشمی در دوران ریاست‌جمهوری خود، همواره کوشید میان تبعیت علنی از مواضع رهبری انقلاب و برداشت شخصی خویش از تحولات فرهنگی جامعه، تعادلی متحاثانه برقرار کند. او نه منکر صریح مفهوم تهاجم فرهنگی بود و نه دلسوزه ادبیات رایج آن، بلکه راهی میانه را برگزید: پذیرش کلی مفهوم، همراه با تفسیر متفاوت و گاه متعارج با برداشت مسلط.

رویکرد هاشمی در این زمینه، ریشه در شیوه خاص او در مواجهه با اختلاف‌نظرها داشت. او معتقد بود حتی در مواردی که با نظر رهبری انقلاب اختلاف دارد، نباید در عرصه عمومی به تقابل صریح روی آورد. از همین رو، به جای رد یا انکار، دست به تفسیر می‌زد؛ تفسیری که هم نظر شخصی‌اش را منتقل می‌کرد و هم از ایجاد شکاف سیاسی و نمادین میان دولت و رهبری جلوگیری می‌کرد. تهاجم فرهنگی یکی از روشن‌ترین نمونه‌های این روش بود.

در اوایل دهه ۱۳۷۰، مفهوم تهاجم فرهنگی به‌عنوان یک گفتمان مسلط وارد فضای رسمی جمهوری اسلامی شد. نگرانی از نفوذ رسانه‌های غربی، ماهواره، ویدئو، سبک زندگی جدید و تغییر ارزش‌های نسل جوان، محور اصلی این گفتمان بود. اما هاشمی با این ادبیات احساس نزدیکی نمی‌کرد. شواهد متعددی از جمله حمایت او از محمد خاتمی در وزارت ارشاد، مخالفت با استعفای او در اوج فشارها و دفاع از تبادل فرهنگی به جای مقابله فرهنگی، نشان می‌دهد که هاشمی اساسا نگاه سخت‌گیرانه به فرهنگ را برای جامعه و حکومت عبث‌لازم و پرهزینه می‌دانست.

هاشمی به جای مفهوم اسلام فقاهتی که بیشتر بر ظواهر، احکام و کنترل رفتاری تاکید دارد، به نوعی اسلام هویتی باور داشت؛ اسلامی که می‌کوشد هویت جمعی، انسجام اجتماعی و مشروعیت سیاسی را حفظ کند. از نظر او، خطر اصلی نه در بی‌حجابی، موسیقی یا ماهواره، بلکه در تضعیف باورهای عمیق دینی و فاصله‌گرفتن جوانان از نظام سیاسی نهفته بود. به همین دلیل، او میان ظاهر گرایی و عمق فرهنگ تفکیک قائل می‌شد و هشدار می‌داد که تمرکز افراطی بر ظواهر، می‌تواند حکومت را از تحولات پنهان و بنیادین جامعه غافل کند.

در این چارچوب، هاشمی با بازخوانی سیره پیامبر اسلام، توسعه‌گرایی را واجد ریشه‌های عمیق شرعی معرفی می‌کرد. او پیامبر را پیام‌آور قدردانی، توانمندسازی جامعه اسلامی و بهره‌برداری مسئولانه از نعمت‌های الهی می‌دانست. از نظر او، دعوت اسلام به استخراج ثروت‌های زمینی و فعالیت اقتصادی، به معنای تبدیل تولید و تقویت بنیه اقتصادی به یک تکلیف شرعی است. در این نگاه، توسعه نه امری سکولار و ارزانی، بلکه بخشی از رسالت دینی مسلمانان است. هاشمی حتی شکل‌گیری تمدن و قدرت تاریخی اسلام را نتیجه همین نگرش می‌دانست و تاکید می‌کرد که اگر مسلمانان در طول تاریخ، فعالیت اقتصادی را همسنگ عبادت دینی می‌فهمیدند، تمدن اسلامی می‌توانست قوی‌تر از هر جای سیطره دشانه باشد.

با این حال، هاشمی به‌روشنی میان «توسعه اسلامی» و «توسعه غربی» تمایز قائل می‌شد. به اعتقاد او، توسعه در غرب به قیمتی کامل فاصله گرفتن انسان از مقام «خلیفةالله»، و غرق‌شدن در دنیاطلبی، به بی‌عدالتی، انحصارطلبی و شکاف طبقاتی انجامیده است. چنین توسعه‌ای، تأثیر زمینه‌ساز تامّ‌ناشی و انفجارهای اجتماعی می‌شود. در مقابل، توسعه اسلامی بر پروش انسان صالح استوار است؛ انسانی که در فرایند تولید و سازندگی، از معنویت فاصله نمی‌گیرد و به دنبال امتیازات خاص و انحصارهای طبقاتی نیست. از نظر هاشمی، جامعه‌ای که به اقلیتی مرفه و اکثریتی محروم تقسیم شود، دیر یا زود با طغیان اجتماعی روبه‌رو خواهد شد؛ پدیده‌ای که ریشه بسیاری از نارآرامی‌های جهانی نیز در همین نابرابری‌هاست.

یکی از محوری‌ترین مواضع هاشمی در این دوره، نقد شدید تفسیرهای زاهدانه و ریاضت‌طلبانه از اسلام به سود. او این نوع تفسیر را نه‌تنها مانع توسعه، بلکه حتی خطرناک‌تر از اسراف‌گرایی می‌دانست. هاشمی از این رویکرد با عنوان «زهد ریایی» یاد می‌کرد، زهدی که از دیدگاه او اغلب پوششی برای ریاکاری و کسب وجهه اجتماعی است، به‌ویژه در جوامعی که فقر و محرومیت در آنها گسترده است و تظاهر به فقر به یک ارزش تبدیل می‌شود. او تأکید کرد که «خطر اصلی زمانی پیدا می‌کند که این نوع تفکر به صورت یک مکتب و ارزش مسلط در فرهنگ عمومی نهادینه شود. هاشمی یکی از علل اصلی عقب‌ماندگی تاریخی جوامع اسلامی را «قبلا در همین غلبه فکرهای زاهدانه و صوفیانه می‌دید که به گفته او، تحریفی از اسلام اصیل به شمار می‌رود.

اتکاء گفتمان توسعه توسط هاشمی، تنها یک انتخاب اقتصادی نبود، بلکه معیاری برای تعریف راست «خودی» و «غیرخودی» در عرصه داخلی نیز به حساب می‌آمد. همان‌گونه که در سیاست خارجی، روابط کشورها براساس منافع توسعه‌ای بازتعریف می‌شد، در داخل نیز جریان‌هایی که تفسیر زاهدانه از اسلام ارائه می‌کردند، به‌عنوان مانع توسعه معرفی می‌شدند. به همین دلیل، هاشمی توسعه زیساخت‌هایی مانند جاده، مترو یا کسب فناوری‌های پیشرفته جهانی را نیز در چارچوب مبارزه با اسراف توجیه می‌کرد؛ چراکه اتلاف وقت، انرژی و نیروی انسانی را کاهش می‌دهد.

در پس این استدلال‌ها، یک پیش‌فرض مهم نهفته است: هاشمی اسلام را دینی می‌دانست که از ابتدا برای تنظیم زندگی مادی، اقتصاد و سیاست بسترساز است. از این منظر، اتهام سکولاریسم چندان برای او معنا نداشت. چراکه به باورش، اسلام پیشاپیش در متن دنیا زاده شده است. او بر فقه، به‌عنوان دانشی که بیشترین پیوند را با واقعیت‌های دنیوی دارد، تأکید می‌کرد و اجتهاد پویا و زمان‌مند را راهحل تطبیق احکام با شرایط متغیر می‌دانست.

دفاع هاشمی از تجمل، نه دفاع از اشرافی‌گری به معنای رایج آن، بلکه بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر برای بازتعریف دین، توسعه و عدالت بود. پسوژه‌ای که در آن، رفاه، صنعت و کار به استفاده از کالاهای لوکس، اثر در خدمت توسعه ملی و کاهش وابستگی قرار می‌گرفت. نه‌تنها مذموم نبود، بلکه می‌توانست مشروع و حتی مطلوب تلقی شود.

هاشمی و اقتصاد اجتماعی

اندیشه سیاسی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری، بر محور توسعه مساوی‌نافت که نه صرفا یک سیاست اقتصادی، بلکه چارچوبی برای بازتعریف مفاهیمی چون عدالت، استقلال، اسراف‌گری، اشرافی‌گری و دفاع از حق نسبت دین و دنیا به شمار می‌آید. هاشمی کوشید با قرائتی خاص از اسلام، مشروعیت دینی برنامه‌های توسعه‌محور دولت سازندگی را تأمین کند و برای دین در متن سیاری از دولت‌ها، جایگاه و نقش فعالی رابح را رقم بزند. توسعه، تزیاب و وابسته به طراز زمان و مکان است.

یکی از محوری‌ترین مواضع در اندیشه هاشمی، نسبت میان «تجمل» و «اسراف» و «اعتدال» است. او برخلاف گفتمان رایج انقلابی دهه ۱۳۶۰ که ساده‌زیستی را یک فضیلت مطلق می‌دانست، به‌صراحت از «تجمل» دفاع می‌کرد و آن را لزوما معادل اسراف نمی‌دانست. در عین حال، اسراف و زیاده‌روی را پدیده‌ای مذموم معرفی می‌کرد. از همین رو، استفاده از کالاهای گران‌قیمت اگر منجر به کاهش مصرف انرژی، افزایش بهره‌وری یا تقویت تولید داخلی شود، نه‌تنها اسراف نیست، بلکه می‌تواند «ضد اسراف» تلقی شود. نمونه‌هایی مانند تلویزیون‌های گران اما کم‌مصرف یا پروژه‌هایی چون مترو در منطق هاشمی مصادیق همین نگاه هستند.

این رویکرد به مفاهیم دین، توسعه و نرگاه کلان هاشمی به اسلام دارد. او اسلام را دین اساسا دیناگرا می‌دانست که از آغاز در متن اقتصاد، سیاست و زندگی روزمره شکل گرفته و هدف آن سامان‌دهی امور دنیوی انسان بوده است. از این منظر، تفسیرهای عرفانی، زاهدانه و معنویت‌گرایانه‌ای که در طول تاریخ بر اسلام افزوده شده‌اند، نوعی تحریف قلمی‌اند. هاشمی به‌ویژه به فقه به‌عنوان دانشی که پیوند وثیق‌تری با زندگی دنیوی دارد، علاقه‌مند بود و اجتهاد فقهی را ابزاری برای انطباق دین با مقتضیات زمان می‌دانست.

بر همین اساس، او اعتدال را نه یک اصل ثابت اخلاقی، بلکه مفهومی سیال و نسبی تلقی می‌کرد. اعتدال در مصرف، سطح رفاه، نوع ممکن یا سبک زندگی، بسته به شرایط زمان و مکان‌ها، متفاوتی داشت و اساسا وجه جدید. به باور او، رفاه و آسایش اصولا نباید با فرایند رفاه نسبت، مصرف و زهد، در شرایط تاریخی متفاوتی بیان شده‌اند؛ از دوران فقر شدید مسلمانان صدر تا مرحله و شعب ابی‌طالب، تا دوران وفور ثروت پس از فتوحات بزرگ اسلامی و شکل‌گیری تمدن عباسی. بنابراین نمی‌توان بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی، این آموزه‌ها را به صورت مطلق به حاکمان و حاکمان در دوران پس از نتیجه، قناعت و ساده‌زیستی، از نگاه هاشمی، یک اصل فرازمانی و تغییرناپذیر نبود، بلکه توصیه‌ای متناسب با شرایط خاص زمانه و جامعه تعریف می‌شد.

نکته مهم‌تر در اندیشه هاشمی آن است که او تشخیص مصداق اسراف و اشرافی‌گری را نیز حکومت اسلامی می‌دانست. از نظر او این موضوعات بحث ساده اخلاقی نیستند که بتوان حکم مطلق دیگران را صادر کرد. تشخیص اینکه یک کالای کارخانه‌ای است یا نه، نیازمند اطلاعاتی دقیق درباره اقتصاد ملی، تولید داخلی، مصرف انرژی، وابستگی خارجی و منافع عمومی است؛ اطلاعاتی که در اختیار حکومت قرار دارد. بر همین اساس، هاشمی معتقد بود فقیهانی که به دون توجه به این ملاحظات کارشناسی فتوا می‌دهند، ممکن است ناخواسته در برابر سیاست‌های کلان توسعه‌ای کشور قرار گیرند.

او با ذکر مثال‌هایی چون کفن‌گرفتن و بر دیمانی با استفاده از تلویزیون‌های گران‌قیمت اما کم‌مصرف، می‌کوشید نشان دهد که قیمت بالا لزوما به معنای اشرافی‌گری نیست. از نگاه او کالایی که در کوتاه‌مدت گران‌تر است اما در بلندمدت صرفه‌جویی را کاهش می‌دهد یا وابستگی کشور را کم می‌کند، نه‌تنها اسراف نیست، بلکه مصداق عقلانیت اقتصادی و حتی ضد اسراف است. به همین دلیل، هاشمی توسعه زیساخت‌هایی مانند مترو یا کسب فناوری‌های پیشرفته جهانی را نیز در چارچوب مبارزه با اسراف توجیه می‌کرد؛ چراکه اتلاف وقت، انرژی و نیروی انسانی را کاهش می‌دهد.

در پس این استدلال‌ها، یک پیش‌فرض مهم نهفته است: هاشمی اسلام را دینی می‌دانست که از ابتدا برای تنظیم زندگی مادی، اقتصاد و سیاست بسترساز است. از این منظر، اتهام سکولاریسم چندان برای او معنا نداشت. چراکه به باورش، اسلام پیشاپیش در متن دنیا زاده شده است. او بر فقه، به‌عنوان دانشی که بیشترین پیوند را با واقعیت‌های دنیوی دارد، تأکید می‌کرد و اجتهاد پویا و زمان‌مند را راهحل تطبیق احکام با شرایط متغیر می‌دانست.

دفاع هاشمی از تجمل، نه دفاع از اشرافی‌گری به معنای رایج آن، بلکه بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر برای بازتعریف دین، توسعه و عدالت بود. پسروژه‌ای که در آن، رفاه، صنعت و کار به استفاده از کالاهای لوکس، اثر در خدمت توسعه ملی و کاهش وابستگی قرار می‌گرفت. نه‌تنها مذموم نبود، بلکه می‌توانست مشروع و حتی مطلوب تلقی شود.

هاشمی و اشرافی‌گری

در منظومه فکری آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، مسئله «تجمل»، «اسراف» و «اشرافی‌گری» نه صرفا یک بحث اخلاقی، بلکه موضوعی عمیقا سیاسی، اقتصادی و حکومتی بود. او در ادامه همان پروژه‌ای که پیش‌تر با نقد زهدگرایی و دفاع از توسعه اسلامی آغاز کرد بود، کوشید تفسیری تازه از اعتدال ارائه دهد که در آن، مرز میان بهره‌مندی مشروع از نعمت‌ها و اسراف مذموم، امری ثابت و مطلق تلقی نمی‌شد، بلکه تابع شرایط زمان، مکان و تعیین مصادیق بود. در این چارچوب، هاشمی عمدا به استفاده از مجرا تفسیر و تعیین مصادیق «اسراف» و «اشرافی‌گری» می‌دانست.

هاشمی در جمع‌ها آشکار از تجمل و رفاه، به طور همزمان از دیدگروی، اسراف و مصرف‌زدگی نیز انتقاد می‌کرد. او اسراف در کشورهای جهان سوم را عاملی برای وابستگی اقتصادی، گسترش فساد و تشدید فقر می‌دانست. از نظر او، ترویج مصرف افراطی در جوامعی که تولید داخلی ضعیف دارند، نه‌تنها به توسعه منجر نمی‌شود، بلکه منابع محدود را از میان می‌برد و این کشورها را بیش‌ازپیش محتاج جهان صنعتی می‌کند. هاشمی این فرهنگ مصرف‌گرایانه را به فلسفه لذت‌محور غرب، به‌ویژه اندیشه فروید، نسبت می‌داد: فلسفه‌ای که زندگی انسان را بر محور شهوت و لذت تعریف می‌کند و از دیدگاه او، ریشه بسیاری از بی‌عدالتی‌ها، استکبارها و بحران‌های اخلاقی جهان معاصر است.

در برابر این جریان، هاشمی از سوی دیگر به‌شدت با تفکر ریاضت‌طلبانه و زهدگرایانه نیز مرزبندی می‌کرد و آن را واکنشی افراطی و انحرافی در برابر فساد می‌دانست. به اعتقاد هاشمی، همان‌گونه که اسراف و عیاشی مردود است، دعوت به ترک مصرف و نفی مطلق بهره‌مندی از دنیا نیز با اسلام سازگار نیست. ازین‌رو او راه سومی را پیشنهاد می‌کرد که نام آن را «اعتدال» می‌گذاشت.

هاشمی تصریح می‌کرد که اعتدال مفهومی نسبی و پویاست و نمی‌توان برای همه زمان‌ها و مکان‌ها، حدّ و مرزهای واحد و یکسان تعیین کرد. به باور او، رفاه و آسایش از مهم‌ترین اهداف توسعه‌اند و نباید با زهد افراطی و ریاضت‌طلبی افراطی جایگزین شوند. از دوران فقر شدید مسلمانان صدر و شعب ابی‌طالب، تا دوران وفور ثروت پس از فتوحات بزرگ اسلامی و شکل‌گیری تمدن عباسی، بنابراین نمی‌توان بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی، این آموزه‌ها را به صورت مطلق به حاکمان و حاکمان در دوران پس از نتیجه، قناعت و ساده‌زیستی، از نگاه هاشمی، یک اصل فرازمانی و تغییرناپذیر نبود، بلکه توصیه‌ای متناسب با شرایط خاص زمانه و جامعه تعریف می‌شد.

نکته مهم‌تر در اندیشه هاشمی آن است که او تشخیص مصداق اسراف و اشرافی‌گری را نیز حکومت اسلامی می‌دانست. از نظر او این موضوعات بحث ساده اخلاقی نیستند که بتوان حکم مطلق دیگران را صادر کرد. تشخیص اینکه یک کالای کارخانه‌ای است یا نه، نیازمند اطلاعاتی درباره اقتصاد ملی، تولید داخلی، مصرف انرژی، وابستگی خارجی و منافع عمومی است؛ اطلاعاتی که در اختیار حکومت قرار دارد. بر همین اساس، هاشمی معتقد بود فقیهانی که به دون توجه به این ملاحظات کارشناسی فتوا می‌دهند، ممکن است ناخواسته در برابر سیاست‌های کلان توسعه‌ای کشور قرار گیرند.

او با ذکر مثال‌هایی چون کفن‌گرفتن و بر دیمانی با استفاده از تلویزیون‌های گران‌قیمت اما کم‌مصرف، می‌کوشید نشان دهد که قیمت بالا لزوما به معنای اشرافی‌گری نیست. از نگاه او کالایی که در کوتاه‌مدت گران‌تر است اما در بلندمدت صرفه‌جویی را کاهش می‌دهد یا وابستگی کشور را کم می‌کند، نه‌تنها اسراف نیست، بلکه مصداق عقلانیت اقتصادی و حتی ضد اسراف است. به همین دلیل، هاشمی توسعه زیساخت‌هایی مانند مترو یا کسب فناوری‌های پیشرفته جهانی را نیز در چارچوب مبارزه با اسراف توجیه می‌کرد؛ چراکه اتلاف وقت، انرژی و نیروی انسانی را کاهش می‌دهد.

در پس این استدلال‌ها، یک پیش‌فرض مهم نهفته است: هاشمی اسلام را دینی می‌دانست که از ابتدا برای تنظیم زندگی مادی، اقتصاد و سیاست بسترساز است. از این منظر، اتهام سکولاریسم چندان برای او معنا نداشت. چراکه به باورش، اسلام پیشاپیش در متن دنیا زاده شده است. او بر فقه، به‌عنوان دانشی که بیشترین پیوند را با واقعیت‌های دنیوی دارد، تأکید می‌کرد و اجتهاد پویا و زمان‌مند را راهحل تطبیق احکام با شرایط متغیر می‌دانست.

دفاع هاشمی از تجمل، نه دفاع از اشرافی‌گری به معنای رایج آن، بلکه بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر برای بازتعریف دین، توسعه و عدالت بود. پسروژه‌ای که در آن، رفاه، صنعت و کار به استفاده از کالاهای لوکس، اثر در خدمت توسعه ملی و کاهش وابستگی قرار می‌گرفت. نه‌تنها مذموم نبود، بلکه می‌توانست مشروع و حتی مطلوب تلقی شود.

هاشمی و اقتصاد اجتماعی

اندیشه سیاسی آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری، بر محور توسعه مساوی‌نافت که نه صرفا یک سیاست اقتصادی، بلکه چارچوبی برای بازتعریف مفاهیمی چون عدالت، استقلال، اسراف‌گری، اشرافی‌گری و دفاع از حق نسبت دین و دنیا به شمار می‌آید. هاشمی کوشید با قرائتی خاص از اسلام، مشروعیت دینی برنامه‌های توسعه‌محور دولت سازندگی را تأمین کند و برای دین در متن بسیاری از دولت‌ها، جایگاه و نقش فعالی رابح را رقم بزند. توسعه، تزیاب و وابسته به طراز زمان و مکان است.

یکی از محوری‌ترین مواضع در اندیشه هاشمی، نسبت میان «تجمل»، «اسراف» و «اعتدال» است. او برخلاف گفتمان رایج انقلابی دهه ۱۳۶۰ که ساده‌زیستی را یک فضیلت مطلق می‌دانست، به‌صراحت از «تجمل» دفاع می‌کرد و آن را لزوما معادل اسراف نمی‌دانست. در عین حال، اسراف و زیاده‌روی را پدیده‌ای مذموم معرفی می‌کرد. از همین رو، استفاده از کالاهای گران‌قیمت اگر منجر به کاهش مصرف انرژی، افزایش بهره‌وری یا تقویت تولید داخلی شود، نه‌تنها اسراف نیست، بلکه می‌تواند «ضد اسراف» تلقی شود. نمونه‌هایی مانند تلویزیون‌های گران اما کم‌مصرف یا پروژه‌هایی چون مترو در منطق هاشمی مصادیق همین نگاه هستند.

این رویکرد به مفاهیم دین، توسعه و نرگاه کلان هاشمی به اسلام دارد. او اسلام را دین اساسا دیناگرا می‌دانست که از آغاز در متن اقتصاد، سیاست و زندگی روزمره شکل گرفته و هدف آن سامان‌دهی امور دنیوی انسان بوده است. از این منظر، تفسیرهای عرفانی، زاهدانه و معنویت‌گرایانه‌ای که در طول تاریخ بر اسلام افزوده شده‌اند، نوعی تحریف قلمی‌اند. هاشمی به‌ویژه به فقه به‌عنوان دانشی که پیوند وثیق‌تری با زندگی دنیوی دارد، علاقه‌مند بود و اجتهاد فقهی را ابزاری برای انطباق دین با مقتضیات زمان می‌دانست.

بر همین اساس، او اعتدال را نه یک اصل ثابت اخلاقی، بلکه مفهومی سیال و نسبی تلقی می‌کرد. اعتدال در مصرف، سطح رفاه، نوع ممکن یا سبک زندگی، بسته به شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی تغییر می‌کند. آنچه در دوران جنگ یا کمبود منابع اسراف محسوب می‌شود، ممکن است در دوران صلح و گشایش اقتصادی قرار اسراف نباشد. این نگاه، زمینه‌ساز تلقی دفاع هاشمی از تجلیل سبک زندگی مدیران و حاکمان در دوران پس از جنگ را فراهم می‌کرد.

در حوزه عدالت اجتماعی نیز هاشمی قرائتی خاص ارائه می‌دهد. او اگرچه تا میانه دهه ۱۳۷۰ همچنان از عدالت اجتماعی سخن می‌گفت، اما عدالت را عبارت‌ه معنای «فقرزدایی» و «رفاه» تعریف می‌کرد که ناهش نابرابری یا مقابله با فساد. از دید او، تحقق عدالت بدون توسعه اقتصادی ممکن نیست و هرگونه تلاش برای توزیع عادلانه پیش از افزایش تولید، به فقر عمومی منجر می‌شود. به همین دلیل، هاشمی به‌صراحت اولویت توسعه بر عدالت را اتخاذ کرد و عدالت را نتیجه طبیعی رشد اقتصادی می‌دانست.

در منطق هاشمی، توسعه و عدالت دو حجر اساسی‌اند. اما تقدم زمانی و عملی با توسعه است. او بر این باور بود که جامعه‌ای که تولید ندارد، اشتغال پایدار ایجاد نکرده و مسائل اقتصادی‌اش ترمیم نشده، نمی‌تواند عدالت اجتماعی را محقق کند. بنابراین، تحمل نابرابری، فقدان امکانات و حتی نوعی ریاضت اقتصادی لازم است تا بر بلندمدت عدالت اجتماعی را کاهش می‌دهد یا وابستگی کشور را کم می‌کند. نه‌تنها اسراف نیست، بلکه مصداق عقلانیت اقتصادی و حتی ضد اسراف است. به همین دلیل، هاشمی توسعه زیساخت‌هایی مانند مترو یا کسب فناوری‌های پیشرفته جهانی را نیز در چارچوب مبارزه با اسراف توجیه می‌کرد؛ چراکه اتلاف وقت، انرژی و نیروی انسانی را کاهش می‌دهد.

در پس این استدلال‌ها، یک پیش‌فرض مهم نهفته است: هاشمی اسلام را دینی می‌دانست که از ابتدا برای تنظیم زندگی مادی، اقتصاد و سیاست بسترساز است. از این منظر، اتهام سکولاریسم چندان برای او معنا نداشت. چراکه به باورش، اسلام پیشاپیش در متن دنیا زاده شده است. او بر فقه، به‌عنوان دانشی که بیشترین پیوند را با واقعیت‌های دنیوی دارد، تأکید می‌کرد و اجتهاد پویا و زمان‌مند را راهحل تطبیق احکام با شرایط متغیر می‌دانست.

دفاع هاشمی از تجمل، نه دفاع از اشرافی‌گری به معنای رایج آن، بلکه بخشی از پروژه‌ای بزرگ‌تر برای بازتعریف دین، توسعه و عدالت بود. پسروژه‌ای که در آن، رفاه، صنعت و کار به استفاده از کالاهای لوکس، اثر در خدمت توسعه ملی و کاهش وابستگی قرار می‌گرفت. نه‌تنها مذموم نبود، بلکه می‌توانست مشروع و حتی مطلوب تلقی شود.

هاشمی و اشرافی‌گری

در منظومه فکری آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، مسئله «تجمل»، «اسراف» و «اشرافی‌گری» نه صرفا یک بحث اخلاقی، بلکه موضوعی عمیقا سیاسی، اقتصادی و حکومتی بود. او در ادامه همان پروژه‌ای که پیش‌تر با نقد زهدگرایی و دفاع از توسعه اسلامی آغاز کرد بود، کوشید تفسیری تازه از اعتدال ارائه دهد که در آن، مرز میان بهره‌مندی مشروع از نعمت‌ها و اسراف مذموم، امری ثابت و مطلق تلقی نمی‌شد، بلکه تابع شرایط زمان، مکان و تعیین مصادیق بود. در این چارچوب، هاشمی عمدا به استفاده از مجرا تفسیر و تعیین مصادیق «اسراف» و «اشرافی‌گری» می‌دانست.

هاشمی در جمع‌ها آشکار از تجمل و رفاه، به طور همزمان از دیدگروی، اسراف و مصرف‌زدگی نیز انتقاد می‌کرد. او اسراف در کشورهای جهان سوم را عاملی برای وابستگی اقتصادی، گسترش فساد و تشدید فقر می‌دانست. از نظر او، ترویج مصرف افراطی در جوامعی که تولید داخلی ضعیف دارند، نه‌تنها به توسعه منجر نمی‌شود، بلکه منابع محدود را از میان می‌برد و این کشورها را بیش‌ازپیش محتاج جهان صنعتی می‌کند. هاشمی این فرهنگ مصرف‌گرایانه را به فلسفه لذت‌محور غرب، به‌ویژه اندیشه فروید، نسبت می‌داد: فلسفه‌ای که زندگی انسان را بر محور شهوت و لذت تعریف می‌کند و از دیدگاه او، ریشه بسیاری از بی‌عدالتی‌ها، استکبارها و بحران‌های اخلاقی جهان معاصر است.

در برابر این جریان، هاشمی از سوی دیگر به‌شدت با تفکر ریاضت‌طلبانه و زهدگرایانه نیز مرزبندی می‌کرد و آن را واکنشی افراطی و انحرافی در برابر فساد می‌دانست. به اعتقاد هاشمی، همان‌گونه که اسراف و عیاشی مردود است، دعوت به ترک مصرف و نفی مطلق بهره‌مندی از دنیا نیز با اسلام سازگار نیست. ازین‌رو او راه سومی را پیشنهاد می‌کرد که نام آن را «اعتدال» می‌گذاشت.

هاشمی تصریح می‌کرد که اعتدال مفهومی نسبی و پویاست و نمی‌توان برای همه زمان‌ها و مکان‌ها، حدّ و مرزهای واحد و یکسان تعیین کرد. به باور او، رفاه و آسایش از مهم‌ترین اهداف توسعه‌اند و نباید با زهد افراطی و ریاضت‌طلبی افراطی جایگزین شوند. از دوران فقر شدید مسلمانان صدر و شعب ابی‌طالب، تا دوران وفور ثروت پس از فتوحات بزرگ اسلامی و شکل‌گیری تمدن عباسی، بنابراین نمی‌توان بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی، این آموزه‌ها را به صورت مطلق به حاکمان و حاکمان در دوران پس از نتیجه، قناعت و ساده‌زیستی، از نگاه هاشمی، یک اصل فرازمانی و تغییرناپذیر نبود، بلکه توصیه‌ای متناسب با شرایط خاص زمانه و جامعه تعریف می‌شد.

نکته مهم‌تر در اندیشه هاش